



اثر: ویلیام شکسپیر

مکبث



سرداری که به پادشاه

خیانت کرد و عاقبت به

سزای کار به خود رسید



شماره ۲

در شماره آینده :

تارزان فرمانروای جنگلها

شمارا بقلب جنگلهای سیاه
و خطر ناک افریقا خواهد برد

قبایل وحشی و خونخوار بانیزه‌های زهر -
آکین همه جا در کمین تارزانند تا او را در
آتش کباب کنند و ...

داستان مصور

تارزان فرمانروای جنگل که
در شماره آینده منتشر می‌شود

بدون شک بقدری جالب

خواهد بود که هیچگاه

از یادتان نخواهد رفت

منتظر شماره آینده باشید

صاحب امتیاز : ی - عدل
ناشر : شرکت انتشارات
مصور - صندوق پستی ۳۴۴۹
چاپ : ایرانچاپ

اثر ویلیام شکسپیر

مکبث



۱- اعلیحضرتا، مکبث با موافقت بازگشته و تمام شورشیان را منلوط کرده است. واما باعث خوشحالیست که اعلیحضرت صاحب چنین پسر عموی لایقی هستند.

۲- مکبث شایسته
بیشتر مهرت ریست

- در قرن یازدهم اسکاتلند دستخوش آشوبهایی برعلیه (دانکن) پادشاه خود بود. مکبث پسر عموی شاه یکی سران ارتش و دوکهای مهم بود که بتازگی از جنگی برعلیه شورشیان موفق بازمیگشت.



۳- دانکن یکی از سران قوم را که دوک-گود-نام داشت محکوم به مرگ میکند زیرا در لوطه‌ای برعایه او دست داشته

۴- دوک گودر به مرگ محکوم شده است و لوطه او را پو کشف کردی مکبث. بگذار روی پسر عموی لایم را بپوشم.

۵- در تبه‌خانه‌ی نزدیک کمپ اسکانند به خواهر جادوگر ملاقات میکنند.

۶- هر چیز خوب بد است. هر چیز بد خوب... باید بدی را بایدی و خوبی را با بدی جبران کرد.



۷- صدای طبل می‌نوم. مثل اینکه کیم نزدیک می‌شود.



۸- مکیت و بانگو یکی از سران قوم و اقوام دانکن نزدیک میشوند.

۹- اینجا چه هستند؟ پافه‌های عجیبی دارند؟ شکل آدم نیستند.



۱۲- خیر مقدم مکیت. تو را دعا میکنم دولا کلامی.

۱۱- بله مکیت تو را دعا میکنم که دولا کودر نیز هستی.

۱۰- همه تو را دعا میکنیم که یگروزی پادشاه خواهی شد.







۲۳- از نثر بالائی که بمن اهداء کردید
ممنونم و اميدوارم بتوانم لياقت خود را پس از
پيش شما نشان دهم . تا آخر عمر براي بقاي
آن اعلحضرت و خاندان او خواهم گرويد .



۲۵- بانكوي عزيز خوشوقتيم كه
از جنگ موفق برميگويي .

۲۴- وقتي پادشاه مشغول روبوسي با
بانكو بود مكبت راجع به پيش پيش سه
خواهر فكر ميكرد .

۲۶- خدايا افكار سپاه را از سر من دور
كن . نگذار كسي به نقشه هاي گياني كه از سر
من ميگذرد پي ببرد .



۳۰- اعلحضرت دانگن
اصيب در راه سفر در
انتظار اقامت خواهند
كرد .



۲۷- در قصر مكبت همسرش
كاغذی درياقت ميكند كه او را از
تيسر جديد شوهرش و ملاقات او با
جادوگران باخبر ميكند . پند مكبت
زن با هوش و سنك دلي است و
بخوبي ميداند كه تنها راهي تهديدكن
است مكبت پادشاه شود مردن دنكن
است .

۲۸- دوك گلاميس و كودر
هستي و بايد پادشاه بشوي .
ولي ميترسم دل رنجي تو
سبب شود كه راهي رانه بايد
دنياي نكني .
پادشهي تنم او را
تحت نفوذ خود قرار دهم .



- فردا -

- آن فردا را
هیچوقت نخواهد
دید .



- مکیت وارد میشود -

- عشق من ، دانکن
امشب باینجا می آید .

- و از اینجا
کی میرود ؟

- آنشب پادشاه در منزل مکیت بود و
موقعیکه پادشاه و همراهان در اطاق مشغول
استراحت بودند ، مکیت راجع به نقشه خود
فکر میکرد .



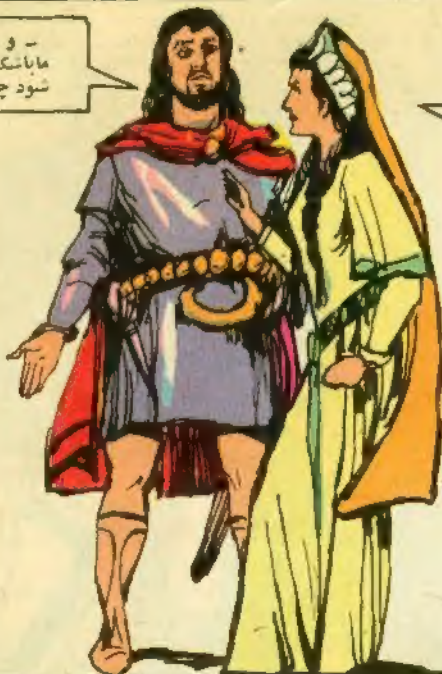
- مکیت و همسرش نقشه این
جنایت پلید را با دقت میکنند .

- پس موقع
زندگ را
بصدا
دراور .



- دانکن در اینجا کاملاً خود را معطوف
حس میکند زیرا من هم از خاندان او هستم و هم
از سران ارتش مملکت . بچه کسی میتوانم تبعیت
اینکار را بزنم . کارد را باید در دست کسی
دیگری بگذارم . ولی دانکن همیشه پادشاه خوبی
برای منش بوده و نمیتوانم فکر کرده زیر دستش
او را دنبال بفرستم . از کاری که میکنم متفرم
ولی نمیتوانم روح جاه طلبی را در خود بکنم .

— و اگر توطنه‌ی
ما با شکست روبرو
شود چه؟



— با شکست روبرو شویم؟ آتش خود را دامن زن
و بدنشان هرگز شکست نخواهیم خورد و در اجراء نقشه
با موفقیت روبرو خواهیم گردید.
زمانی که «دانکن» و دو مستخدمش در خواب هستند،
زمانی که در خواب سیرین فرو رفته، می‌توانیم او را به
دیار عدم بفرستیم... با این حال چه چیز ترا از اجراء این
نقشه‌ی ساده، باز می‌دارد؟
دانکن بی‌دفاع؟ او نمی‌تواند ایستادگی کند؟

— نقشه‌ی لیدی «مکیت»، حکمت را عیب می‌کند.

— پس هم‌دستان که گفتم، شبانگاه
او را از برای درخواهیم آورد و به دار عظم
خواهیم فرستاد. تنها کلب منو نتوانید از
این راز آگاهی داشته باشند.



— دیرگاه آن شب، زمانی که «مکیت»
چشم به راه علامت دادن عسکر خود بود،
تا دریافت که راه‌باز است و خطری در پیش
نیست، در برابر خود، شمشیرش را
بافت.



— اینک شمشیر در برابر من قرار
دارد. آیا این شمشیر برای نابودی من
است یا قتل «دانکن»...
ای شمشیر، نگذار تا دسته‌ی ترا لمس
کنند از اندیشه‌های آزار دهنده، خود را
برهانم.

این يك كردار خون آلود است
 كه در برابر دستان من قرار دارد
 بايد هر چه زودتر ، شمشير را از
 نيام برگشتم و زنجيره را كه از
 اندريشه هاي آزاردهنده در
 خاطره ام باقي مانده است ،
 از ميان بردارم .



در ساعت همین
 لیدی مگیت زنك را صدا
 زد می آورد .

باید بروم و كار را
 انجام دهم . دانكن اميدوارم
 اين زنك را نشنوي ، زير اين
 زنكيست كه تو را به پيشت
 يا جهنم صدا ميزند .



لیدی مگیت بیرون در منتظرست

همه در خواب هستند و مگیت بايد خنجر خونين
 را در دست يکی از همراهان بگذارد .



مگیت باز میگردد .

تمام شد . كارم را انجام دادم
 بشكوه آمد كه صدائی ميكفت : «مگیت خواب
 يگناهان را شكسته است . بنابراین همچوات نگو هي
 خوابيد يگناهي كه در طول عمر جز زبكي بتو تاري نكرده
 بود در خواب گشتي . پس مگیت همچوقت نپواهي خوابيد.»





— مکبت از خوابگاه خود صدا میشود و میمانان خود مکداف و لنگسی را نزد پادشاه ببرد .



— نکره

— و خستاک
است و خستاک
است و خستاک
و خستاک است

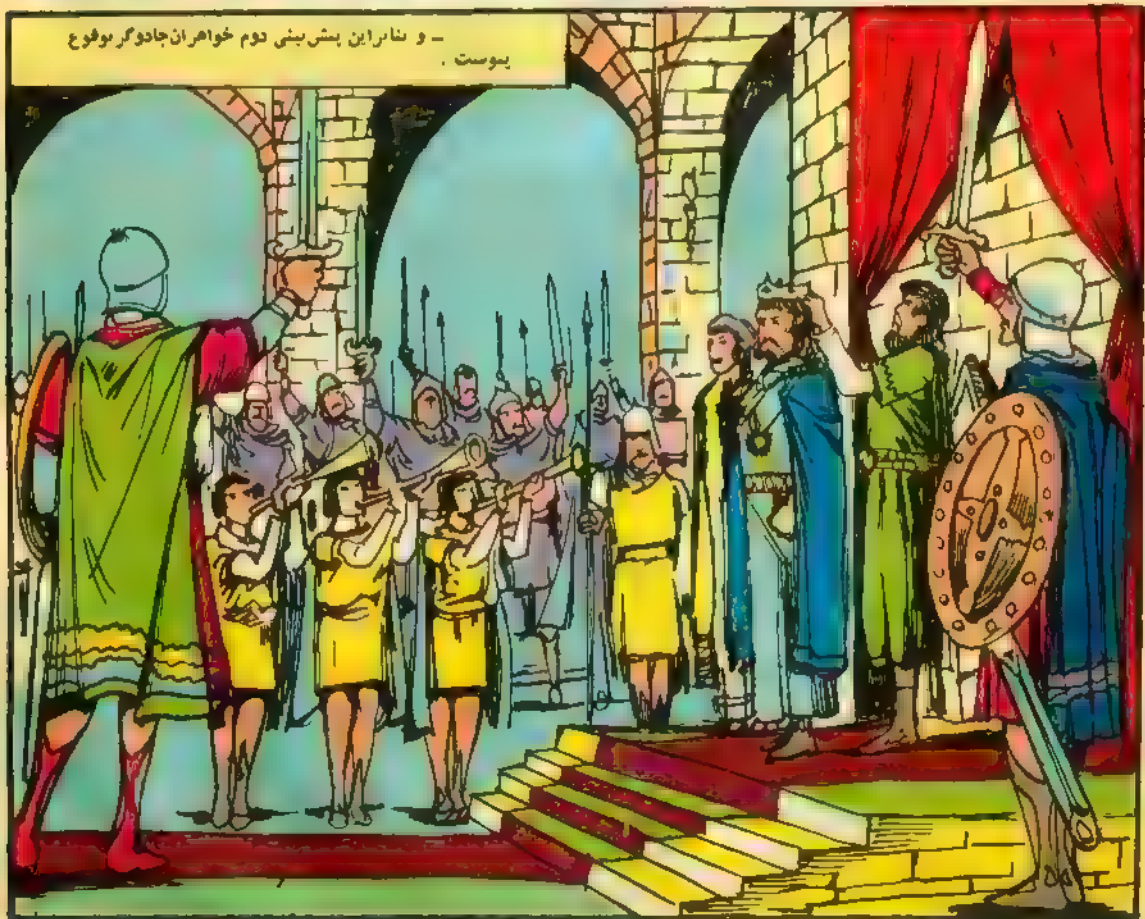
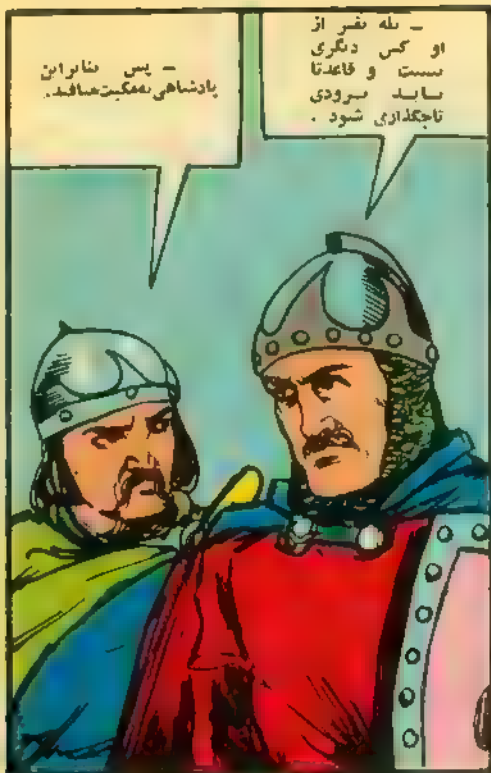
— مکت و لکسی بطرف اطای نادشاه رسد و لیدی
مکتب و بانگو سز از در دیگری وارد سدد

چه اتفاقی در خانه من
افتاده است ؟

— بیدار شوید ، بیدار شوید ،
زنگ خطر را صدا در آورد حیات
و حیات ، مالکوم و دو نالین پسران
نادرشاه بیدار شوند ، دربان را
گشاید مواظب جان خود باشند .

— مکتب و لکسی سرون اطای صحت میکنند .

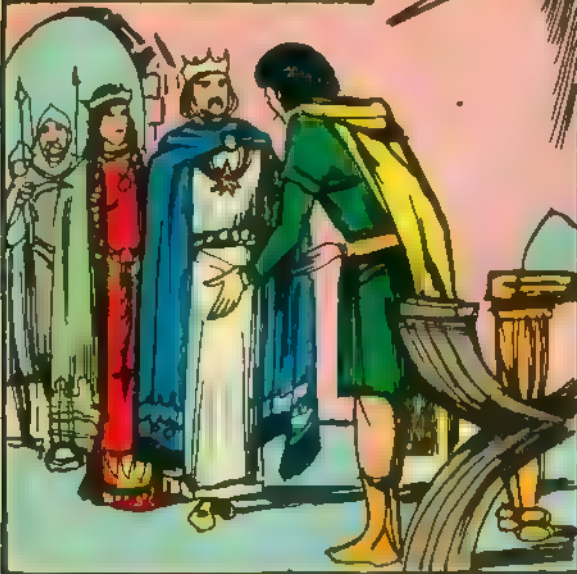
— ایگاش نکساعت پیش از آن
دیا رفه بودم تا همچنین
اتفاقی را در منزل خودم می دیدم
— دنگر برای من زندگی معنی
ندارد ، ایگاش زنده بودم و چش
روزی را می دیدم دنگر برای من
زندگی معنی ندارد .



- مکت وارد میشود .

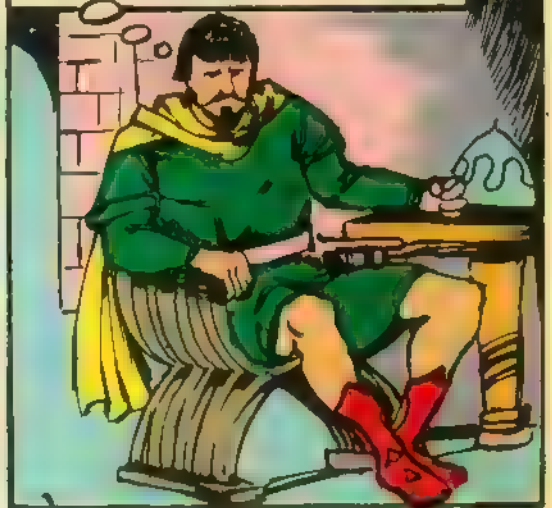
- امشب برای يك شام رسمي شما را دعوت میکنم .

- هر چه شما بفرمائيد در خدمت آمادهام



- نانگو كه مهمان مکت و همسرش در قصر جدید بوده در فكر فرو ميرود .

- تمام بشربنی های خواهران خادوگر دوست در آمده ولي آنها بمن سز حرفهای خوبی زدند .



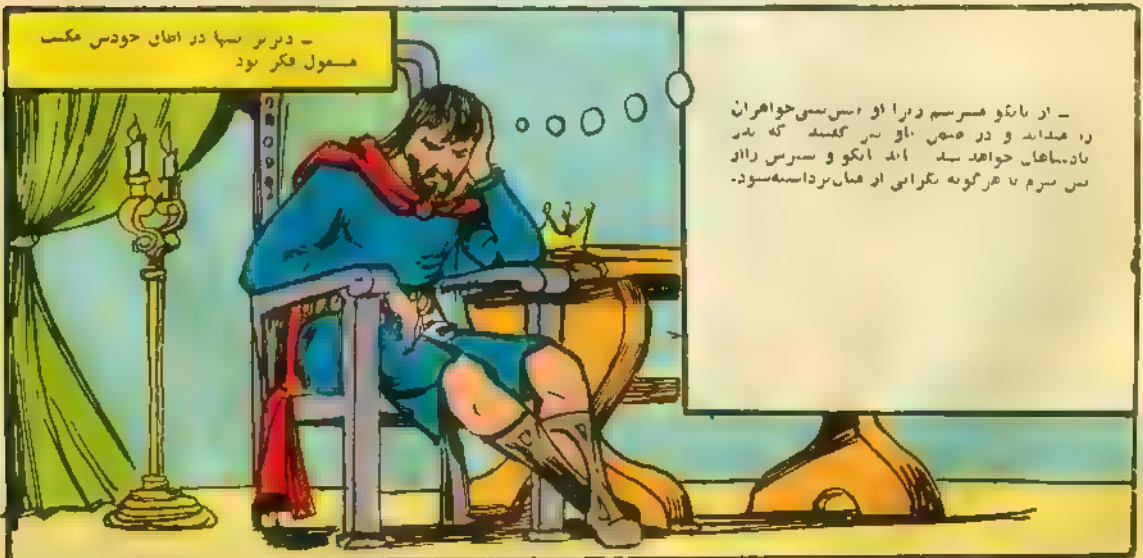
- امروز بعد از ظهر شما را پسر و دختری كه گردن ميروند ؟

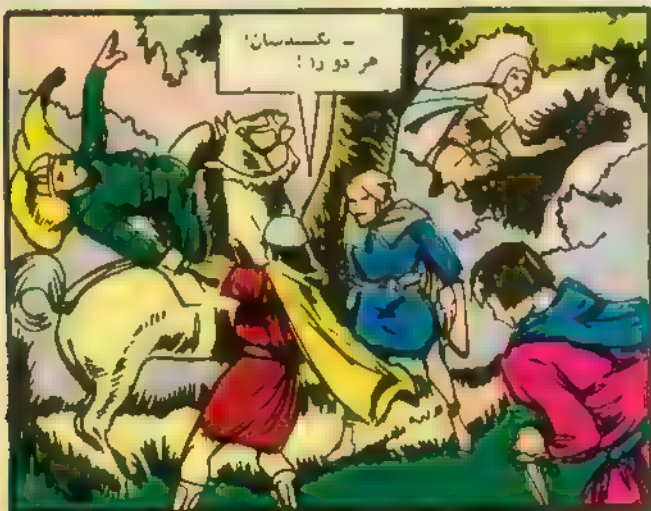
- به همبطور است .



- در بر سزا در امان خودس مکت معمول فكر بود

- او نانگو همسرش و در او پسینی خواهران را هدایت و در صحن او پس گفتند كه پدر نانگهان خواهد شد . اند نانگو و همسرش را او پس سرم با هر گونه نگرانی او همان برداشته بود .







— رعد و توفی از دور شنیده میشود و نفس بان
سرمه‌دار بر روی دین خوشان سینه میسوزد



— از ماندگان نایکو به یادمانی
خواهید رسید .

— سوال من
اینست که اناجلی
سلطنت می‌راند
همکند ؟

— و ر تمام این دلمرو حکمرانی
خواهد کرد ولی هیچ مردی که از رحم
مادرش بیرون آمده باشد نمواند و را
از بس سرد .

— در انگلیس ما کولم سمر بزرگ دانکن دسد و مکتوبات
که از اسکاتلند مدنی و د خارج سده و د معول صحت در
ناره وطن خود هستند داس سر نه اسها ملحق مسود .

— سها گارنگه ما مسواریم نکسم افسوس خوردن
است

— نه ما کولم ما اید دسها جان را بروی
شمس نگذاریم و منظر موفقی نام که
بالاخره اشچه خنایات مکت اسما و دمس را
نه عله او نکسم درآورد



— جدا اوت مسواهم که مرا با
ان مرد سلطان صفت روز و کن با با ان
شمس او را برای خود برسانم و مسم
را نجات بدهم

- بر میگردیم
به اسکالمند و
مکتب و همسری
که در عذاب و جدایی
بسی میبرد .
خدمتکار لیدی
مکتب که از حرکات
خانمی در موقع
جواب و جویس کرده
بود تا یک بزرگ
روانی موضوع را
در میان میگذارد .

- در این
مواقع اما حرف می
زنند .

- در جواب میگوید ،
در گنجینه‌ای را باز میکند ،
کاغذ و مداد بر میگذارد ، چیزی
نویسد ، در گنجینه می
گذارد و باز در آنرا
میکند . و در تمام این مواقع
کاملاً جواب است



- نه ولی منوایم بگویم چون ساند
حقیقت بداند باشد .

- باز در جواب راه افتاده
است . حالا بهایا کند

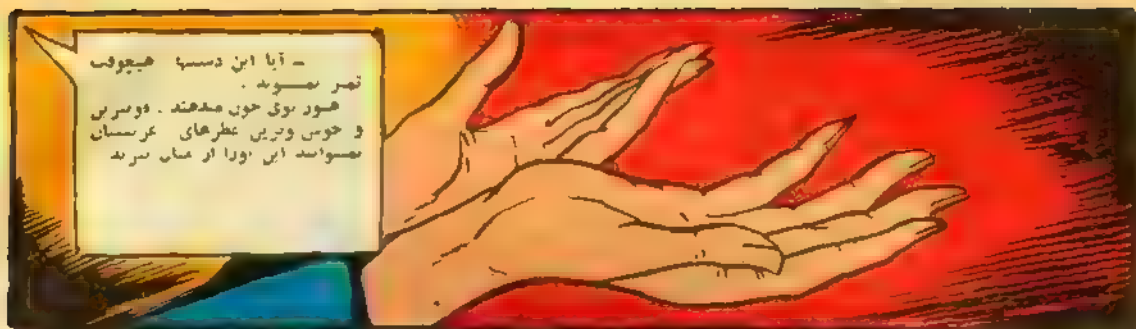


- تا وجود
اسیبه سیمس باز
لکهای باقی مانده

- اسکار را همیشه
میکند . اسطور سطر
می‌اند که دستپاسی را
می‌سوزد . برای بزرگ
اسکار را ادامه بدهد .

- جکار
میکند . چیزی
دستپاسی را هم
بداند .





- آیا این دسپا هیچوقت
تصویر نموده .
هور روی خون شده . دوسری
و خوش و ترین عطرهای عرسین
نمواند این دورا از منای سر به



- چه می‌کنید .
نظر می‌اند که سنگی
زمانی روی قلب و جانی
عسب



- دسپاس را سور و حال
واجب است . نالگو مرده است و
نمواند از نور خود سرون نماید .
ان سرو صداها چیست . آیا کسی
از کار ها خبردار است ؟ کاری که
سده است دیگر نموان برگرداند



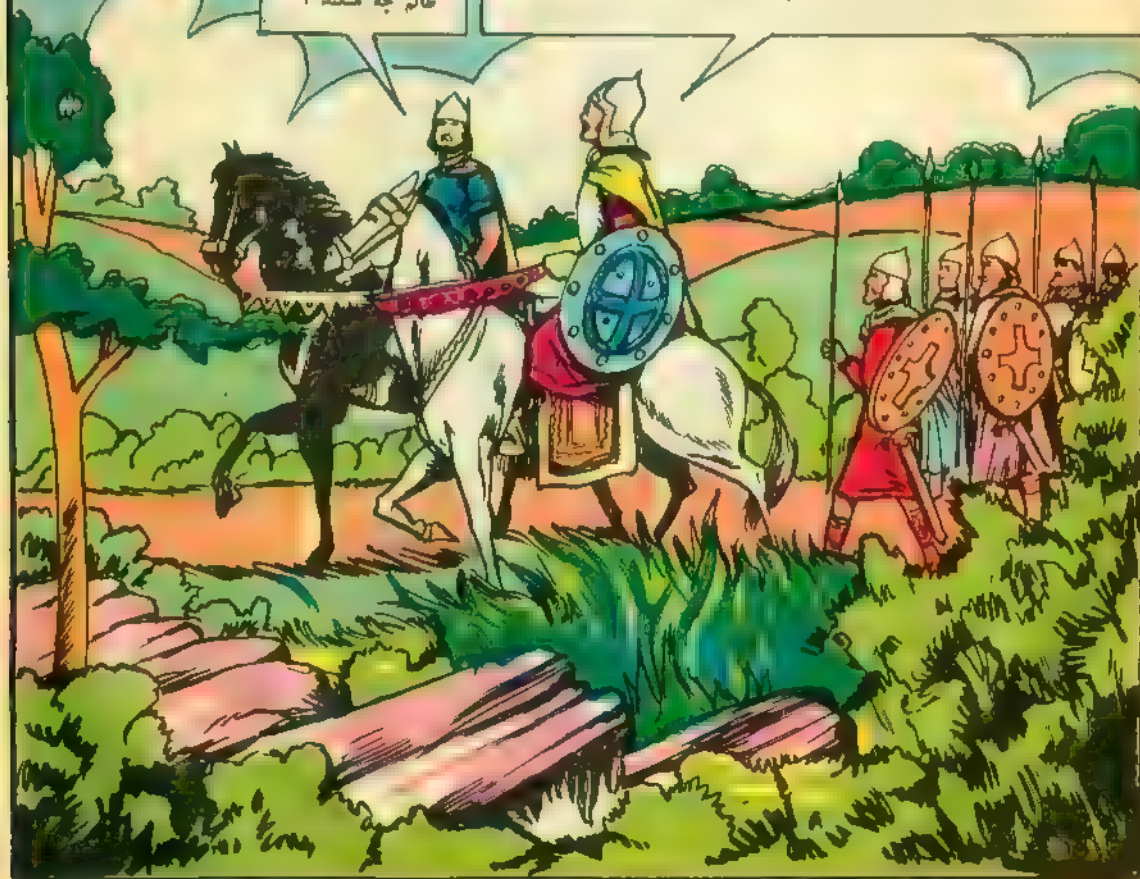
- لشکر کمکی
انگلسان با هاکولم و
مکداف بطرف اسکاتلند
پس هرود لشکر
اسکاتلند برای مبارزه با
آنها سوی مرز هرود.

روان
خطر را صدا در آورد و همه لشکریان را
بروز رانگن قند و غموس ممداف بدین
سمت می‌اند.

- لشکر اسکاتلند بر خلاف دستور
مکب برای جنگ بطرف لشکر انگلس
بهی‌وقت بلکه برای حیر مقدم هاکولم و
مکداف بود.

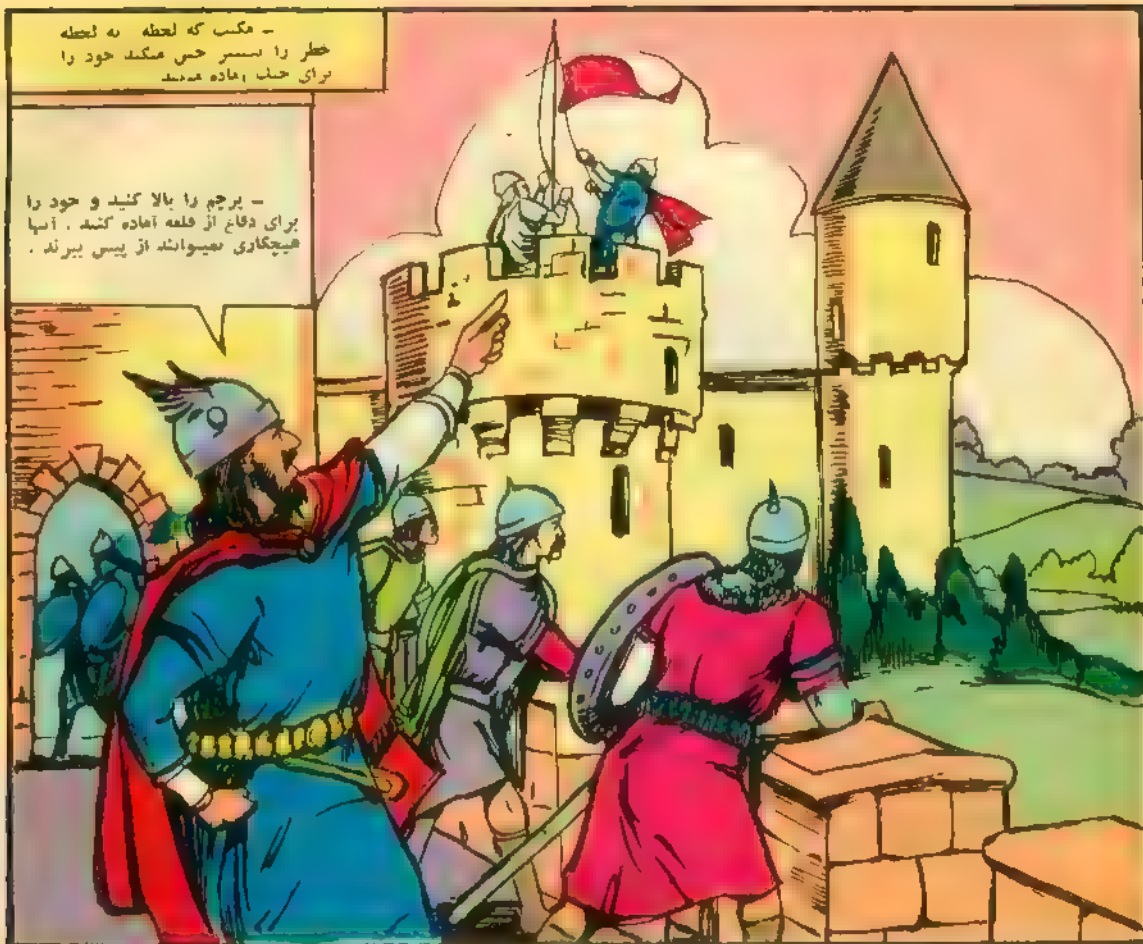
- خیلی عصبانیست و فعلا در
قصر خود مانده است خودش حتما
جس میکند که بالاخره جنایت‌های سری
او روزی از او انتقام میگیرند.

- مکبت
طالم چه میکند ؟

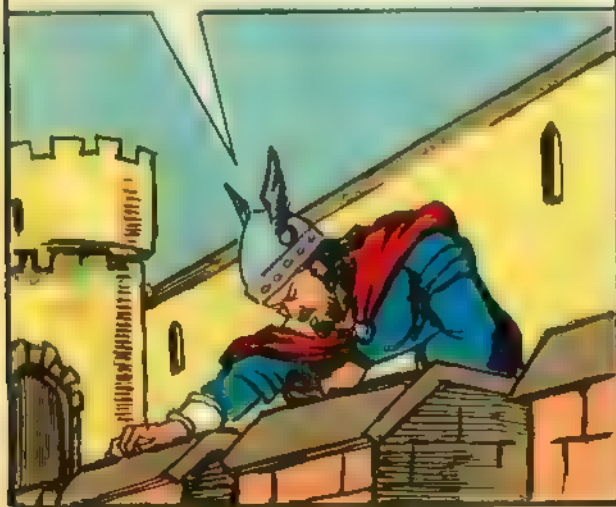


- مکتب که لحظه به لحظه
خطر را بسمر حس میکند خود را
برای حمله آماده میکند

- پرچم را بالا کنید و خود را
برای دفاع از قلعه آماده کنید . آنها
هیچکاری نمیتوانند از پس ببرند .



- فریاد زده .. زیباییکه بچه ها سان کنسه
سده اند با نستانسان هراوس کرده و دم که چنانهای
م و همسر بالاخره روزی فریاد مردم را برمی آورد.



- چند دقیقه
بعد ...

- این چه
سروصدایی است؟

- فریاد
زیبایست .





ملکه نفس زنده
است - فرمان

چه هستند ؟
این صداها



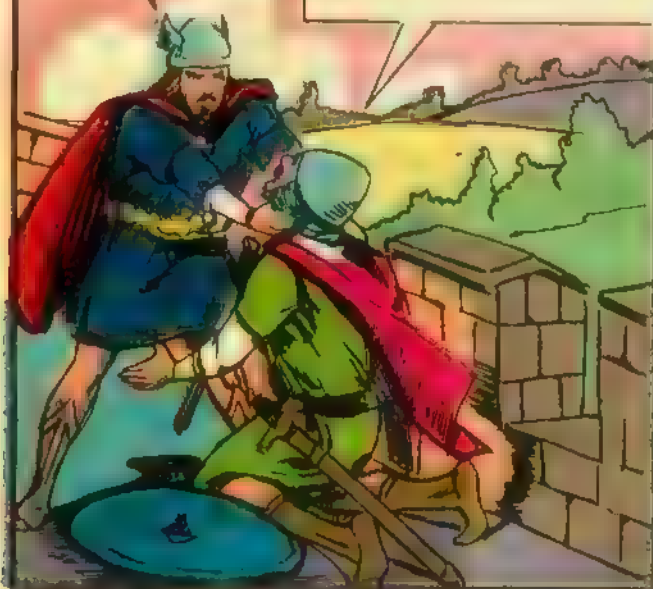
- زندگی سانه محرک نیست.
انسان درکن سازه است که روی صحنه
ملفزد . نفس میدهد و بعد دیگر دیده
نمیشود . زندگی مثل داستان است از زبان
یک دیوانه بر از سرو صدا و احساس ولی
بلون هیچگونه مسمی .



- بالاخره او نابد همرد برای هرکس
ساعتی وجود دارد فردا فردا فردا... هر
روز ما را نکندم بهرک زندگی میکند بالاخره
هرکس همرد .

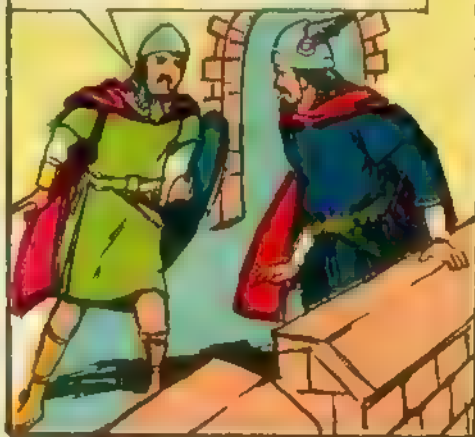
۱۳۰- دروغگوی
بسی فطرب

۱۳۱- دروغ نگویم. اگر ناور می‌کنند.
خودشان بنزدیکی چکر برویند. ما سا کنند.



۱۳۸- مکتب و صبا برای سوگواری نداشته
و رشته افکارش با صدای پای سرنوایی بریده
میشود.

۱۳۹- قربان لشکریان ما کولم به
نزدیکی جنگل رسیده‌اند و بعد از سارهدری
زیاد است که نظر می‌رسد جام جنگل در
بحرک است.



۱۳۳- زبک حطرا بعداً درآوردید و بقیه لشکریان
را آماده کنید.



۱۳۲- کم کم من اینکه احساس نگرانی
مکنم. باید خودم به نزدیکی جنگل بروم.





۱۳۵- سن کشف
باینطرف برگرد .

۱۳۴- چند لحظه بعد
مکداف و مکیت در جنگل
پیم بر میخورند .



۱۳۶- بست فطرت انعام آتیا رامن
از تو خواهم گرفت نه

۱۳۶- این تمام مردان کسرا که میخواستم
بستم تو بودی . خون قاصات بگردن من شکست
میکند و تو را هم روی آتیا اضافه میکنم .

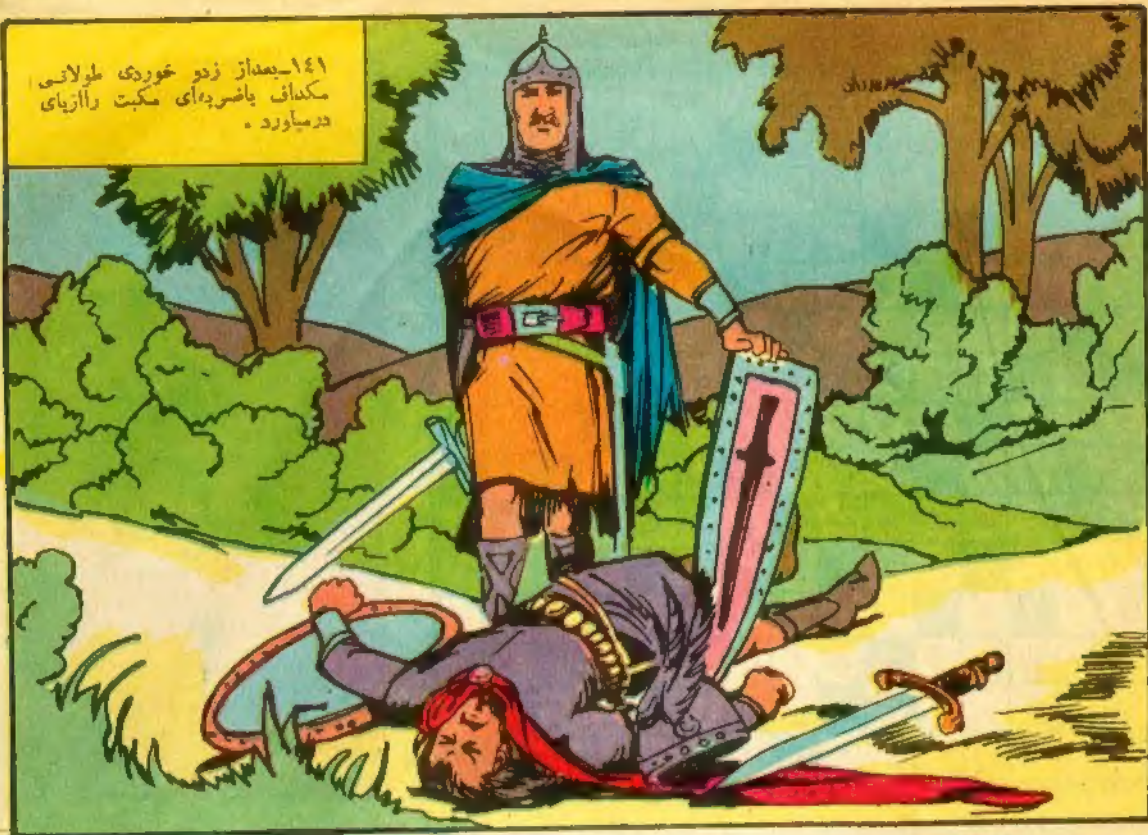
۱۳۸- جدال بین دو طرف شروع میشود و مدتی ادامه
بیتا میکند بدون اینکه هیچکدام موفق شوند . ولی مکیت
سعی میکند که از ادامه آن جلوگیری کند .



۱۳۹- پس بدن که من از رحم
مادرم خارج شدهام . من از شکم او
بیرون تکافه شدهام .

۱۳۹- من حفاظت جادویی دارم و هیچ نوست
که این جدال را خامه دهی چون من را هیچ مردی
که از رحم ز ن خارج شده نمیتواند از بین ببرد .

۱۴۱- بعد از زخم خوردن طولانی
مکداف پاشیده‌ای مکتب رازهای
درمیآورد.

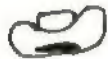


۱۴۲- در همین موقع
در قصر ماگوئم پادشاهی
برگزیده شد و همه مردم
اسکانلند غرق در شادی
بودند. مکداف برای
نیرنگ نزد ماگوئم می‌رود.

۱۴۳- لطف خداوند بر شما پادشاه اسکانلند ملت
اسکانلند نجات یافته و از زیر دست یک چنانکار ظالم بزرگ
فرمان پادشاه عادل و مهربانی درآمده است.



شوخی



از بالا به پایین
بدون شرح

باد!

دو خانم یادم کرم گفتگو
بودند... یکی از آنها رو
بدیگری کرد و گفت:
- راستی، چی باعث شده که
سرتو طاس بشه؟
زن دومی جوابداد:
- باد!
زن اولی با تعجب پرسید:
- چرا باد؟
زن دومی با خونسردی
جوابداد:
- آخه باد کلاه کیسر
برده!!

بیهوشی

دکتر پس از اینکه برای جراحی ۲
بیمار آماده شد، رو به پرستار کرد
و پرسید:
- خوب، بیمار را بیهوش کردید؟
پرستار جوابداد:
- بله... ولی نه باین زودی!
دکتر پرسید:
- چرا؟
پرستار جوابداد:
- برای اینکه خیلی قوی و نیرومند
بود!
دکتر پرسید:
- خوب، پس چطور بیهوش شد؟
پرستار جوابداد:
- حق دیزیت عمل شمارو که بهتر
نشون دادم، خودش فوراً بیهوش
شد!!



بچه - پایا، بالاخره آب گرم کن
را درست کردم!!



مامور زندان سدفه بعد یادت باشه به مادرت بگی که
پخودمون لباس زنونی ها رو تهیه میکنیم!

۱۵	۱۱	۱۳	۱۲	۱۱	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
د	ل	و	ج	ک	ل	د	و	ج	ک	ل	د	و	ج
۲	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۳	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۴	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۵	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۶	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۷	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۸	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۹	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱۰	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱۲	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱۳	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱۴	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱۵	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱

حل جدول شماره ۱



گارسئون - اشکالی نداره آقا،
الان مگس رو از داخل سوپ شمارو
می اورم!!

کانادادرای
نوشابه شادی و جوانی

